

فصل‌نامه علمی تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی (دهخدا)

دوره ۱۴، شماره ۵۳، پاییز ۱۴۰۱، صص ۱۷-۴۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۳/۱۷، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۵/۷

(مقاله پژوهشی)

DOI: [10.30495/dk.2022.694806](https://doi.org/10.30495/dk.2022.694806)

بررسی و تحلیل گونه‌های فخر در دیوان خاقانی شروانی

دکتر غلامرضا کافی^۱

چکیده

فن مفاخره که از فروع نوع ادبی حماسه به حساب می‌آید، یکی از بن‌مایه‌های مضمونی شعر فارسی، بلکه ادبیات جهان به شمار می‌رود. البته در این میان برخی شاعران به فراوانی از آن سود می‌برند که خاقانی شروانی یکی از این چهره‌هاست. خاقانی با نازش به خود و شیفتگی به شعر خویش، در خودستایی و برتری‌جویی مبالغه کرده است. در این مقاله، گونه‌های مختلف فخر وی در بیش از ده تقسیم بررسی و دلایل مفاخره شاعر نیز به تمامی بیان شده است و این نکته چشم‌انداز تازه‌ای برای مقاله حاضر رقم زده است. همچنین سخن در «واسوخت از فخر» مبحث کاملاً جدیدی است که در این نوشته و با توجه به شواهد متعدد آن در شعر خاقانی، مورد توجه قرار گرفته است. روش تحقیق ما در این مقاله کتابخانه‌ای است و به‌شیوه منبع‌پژوهی، پس از تدوین یافته‌ها به تحلیل داده‌ها پرداخته‌ایم. سخن‌ستایی، برتری‌جویی و فخر به فضایل اخلاقی از برترین مفاخرات این شاعر است.

واژه‌های کلیدی: خاقانی شروانی، مفاخره، انواع ادبی، گونه‌های فخر.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

^۱ دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران.



مقدمه

بی‌شک واژه «مفاخره» در حوزه ادب امروز، به‌عنوان نوع ادبی یا زیرمجموعه‌ای از نوع ادبی حماسه شناخته می‌شود و در معنی آن نیز نوعی منافست، خویش‌خواهی، نازش و برتری‌جویی تعبیه است. کتاب‌های علوم بلاغی و انواع ادبی، غالباً این صنعت را ویژه ادبیات عربی دانسته‌اند؛ البته در ادبیات عربی فخر از زیرمجموعه‌های رجز است، همچنان که در ادبیات فارسی نیز مفاخره از فروع حماسه به حساب می‌آید. مفاخره در ادبیات فارسی و در نزد شاعران، به‌ویژه از نوع سخن‌ستایی، فراوانی چشم‌گیری دارد و البته گاه چهره‌هایی نظیر خاقانی، نظامی و دیگران پیداتر آمده‌اند. در این مقاله علاوه بر معرفی فن مفاخره، به انواع فخریه‌های خاقانی در بیش از ده تقسیم، پرداخته‌ایم و برای هر تقسیم نیز دلایل مفاخره بر آن ذکر شده است. همچنین توجه به واسوخت از فخر نکته‌ای است که منحصراً در این مقاله به آن اشاره شده است و مباحث فخریه در کتب یا مقالات تاکنون به این موضوع اشاره‌ای نداشته‌اند. در مآخذی این مقاله، به دلیل استفاده فراوان از دیوان خاقانی شروانی (به‌کوشش دکتر ضیاءالدین سجادی، ۱۳۷۸) تنها به ذکر دیوان، مثلاً (دیوان، ۵۱)، بسنده شده است.

پیشینه تحقیق

علاوه بر فرهنگ‌ها، جمع‌نامه‌ها و اصطلاح‌نامه‌های ادبی، کتبی نیز به‌طور ویژه در این موضوع تألیف شده‌اند که از آن جمله می‌توان به مفاخره در شعر فارسی تألیف احمد امیری خراسانی (۱۳۸۳)؛ نقشبند سخن اثر جلیل تجلیل (۱۳۶۸)؛ نقد تطبیقی ادبیات ایران و عرب، سید ضیاءالدین سجادی (۱۳۶۳)؛ شعر العجم شبلی نعمانی به ترجمه سید محمدتقی فخر داعی گیلانی (۱۳۶۳)؛ تاریخ ادبیات عرب، العصر الجاهلی شوقی ضیف به ترجمه ذکاوتی قراگزلو (۱۳۶۴)؛ تحول شعر فارسی از زین‌العابدین مؤتمن (۱۳۵۲) و بالآخره الفخر و الحماسه اثر حنالفخوری (بی‌تا) اشاره کرد. روشن است که ما به ضرورت در مقاله از برخی از این آثار سود برده‌ایم. همچنین به‌عنوان پیشینه می‌توان به این مقاله‌ها اشاره کرد: «بررسی گونه‌های فخر در دیوان حافظ» به قلم محمدحسین نیکدار اصل؛ «مفاخره در شعر رودکی» به قلم مریم محمودی؛ «خودستایی شاعران» به قلم علی‌اکبر فرزام‌پور؛ «خودستایی و مفاخره در شعر پارسی» به قلم سیدحسن امین؛ «خودشیفتگی شاعران پارسی تا قرن هشتم هجری» به قلم هاشم محمدی؛ «بررسی گونه‌های فخر در دیوان طالب آملی» به قلم نگارنده.

روشن است که هیچ‌یک به‌طور مستقیم با موضوع مقاله در پیوند نیست؛ ولی مقاله‌های «مقایسه

بین متنی فخر در دیوان متبنی و خاقانی (به قلم خلیل پروینی و تورج زینی‌وند) که در مجله ادبیات و علوم انسانی دانشگاه مشهد (تابستان ۱۳۸۳)، چاپ شده و نیز «بررسی تطبیقی ناریسم یا خودشیفتگی در شعر خاقانی و متبنی» (به قلم عزیز توکلی کافی آبادی و سه همکار دیگرش)، چاپ شده در مجله ادبیات تطبیقی (۱۳۹۴) به طور نیمه موضوعی با مقاله حاضر پیوند دارند، جز آن که هیچ‌یک به گونه ما، جزء‌نگران در گونه‌های مختلف فخر سخن نگفته‌اند و موضوع ضدفخر هم که کاملاً خاص مقاله ماست و به هیچ‌وجه سابقه‌ای برای آن دیده نشد.

روش تحقیق

این مقاله به شیوه کتابخانه‌ای و با روش منبع‌پژوهی مستقیم صورت گرفته است. حسب عنوان و موضوع مقاله با کاوش دقیق در متن دیوان، تمام شواهدی که نماینده تفاخر شاعر از هر نوعی بوده‌اند، دستچین شده‌اند و سپس با تحلیل متن، حاشیه، پیرامون و حتی فراز و فرود زندگی شاعر، دلایل اقدام شاعر بر هر یک از انواع تفاخر به بیان آمده است و تنظیم گونه‌ها بر اساس بسامد تکرارشان در دیوان صورت پذیرفته است.

مبانی تحقیق

الف. فن مفاخره

در لغت‌نامه می‌خوانیم: مفاخره در لفظ عبارت است از «نازش و بر یک دیگر بالیدن و اظهار بزرگی و منافست در حسب و نسب و جز آن» (دهخدا، ذیل مفاخره). از آنجا که مفاخره در زمره نوع اول از ادب، یعنی ادبیات حماسی، قرار دارد، دارای سابقه و ازل درازنایی است و به همین سبب سخن و گفت‌وگو درباره آن زیاد یافت می‌شود و همه تعریف‌ها اگرچه اندک تفاوتی با یکدیگر دارند، در نهایت به هم‌سوئی قابل‌قبولی می‌رسند و بدان سبب که این فن در نزد اعراب مقبولیت داشته است، در کتب بلاغی سخن در این موضوع بیشتر است. چنان‌که در لسان العرب می‌خوانیم: «التَّمْدُحُ بِالْخِصَالِ وَالْإِفْتِخَارِ وَعَدُّ الْقَدِيمِ، إِدْعَاءُ الْعَظْمِ وَالْكَبَرِ وَالشَّرْفِ» (امیری خراسانی، ۱۳۸۳: ۱۱).

حنا الفاخوری، محقق عرب که کتاب تاریخ زبان و ادبیات عربی وی نیز مشهور است، در کتاب الفخر و الحماسه می‌گوید: «الفخرُ هو تَعَدُّ الصِّفَاتِ وَتَحْسِينُ السَّيِّئَاتِ... وَهُوَ عِنْدَ الْعَرَبِ بَابٌ وَاسِعٌ مِنْ أَبْوَابِ شِعْرِهِمْ وَ لِلْفَخْرِ أَنْوَاعٌ، فَخْرٌ ذَاتِيٌّ، فَخْرٌ حَزَبِيٌّ سِيَاسِيٌّ، فَخْرٌ دِينِيٌّ وَ فَخْرٌ عَرَبِيٌّ» (الفاخوری، بی تا: ۵).

نیز گفته‌اند که «مفاخره شعری از فطری‌ترین احساس‌های شاعر یعنی حس صیانت ذات برمی‌خیزد و اغلب نشانی از گفت‌وگوهای خلوت و حدیث نفس شاعر دارد و به مصداق «المرء مفتونٌ شعره و ابنه»، شاعر، شیفتگی و فریفتگی خود را به کلام خویش اظهار می‌دارد» (تجلیل، ۱۳۶۸: ۱۵۱).

با این همه «خواجه نصیرالدین طوسی، مفاخره را از امراض نفس و رذایل خلق می‌داند و در جهت ازاله آن تجویز می‌کند» (امیر خراسانی، ۱۳۸۳: ۱۲).

ب. واسوخت از فخر

اما منظور از واسوخت از فخر یا ضدفخر آن است که شاعر مغرور و خودستا، در مواضعی از سخن، دست از مفاخره برمی‌دارد و برعکس یا به فروتنی و تواضع، زبان می‌گرداند یا ملول و دل‌شکسته، گلایه و واگویه را مشق می‌کند. درنگ در اشعار ضدفخر نشان می‌دهد که تغییر سه موقعیت اجتماعی، معرفتی و سنی باعث واسوخت از فخر می‌شود.

بحث

من چو طوطی و جهان در پیش من چو لاجرم معذورم از جز خویشتن می‌نگرم
(خاقانی، ۲۴۸)

افضل‌الدین بدیل‌بن‌علی خاقانی شروانی (۵۲۰-۵۹۵) بی‌گمان یکی از برترین چهره‌های شعر فارسی به شمار می‌رود. طرز تازه، ترکیب‌سازی‌های بدیع، معنی‌آفرینی‌های غریب و تصویرآفرینی‌های شگفت به‌همراه طنطنه کلام، آرایش زبان و دایره واژگانی وسیع از لغات محاوره گرفته تا غریب‌ترین اصطلاحات علوم عصر شاعر، همچنین ستایش پیرامونیان نظیر کافی‌الدین عمر، عموی خاقانی و سلاطین و وزراء و دیگر سخن‌سرایان و سخن‌شناسان، سبب شده است تا وی نازش به خود و شعر خود را دست‌مایه برخی مضمون‌آفرینی‌ها سازد. روشن است که حس تفاخر و برتری‌جویی، گونه‌ها و سبب‌های متعددی دارد که اینک برترین آن‌ها در شعر خاقانی همراه با تحلیل و فرامود به قلم می‌آید.

یک. فخر به شعر یا سخن‌ستایی

نیست اقلیم سخن را بهتر از من پادشاه در جهان ملک سخن راندن مسلم شد
مریم بکر معانی را منم روح‌القدس عالم ذکر معالی را منم فرمانروا
(همان، ۱۷)

آنگاه که شخصیت مورد مطالعه «شاعر» است و تمام دست‌آبزار این شاعر هم، شعر اوست، طبیعی و بدیهی است که پربسامدترین گونه فخر در شعر وی سخن‌ستایی باشد. قصیده «مباهات» که دو بیت نخستین آن در سطور پیش آمد، بالغ بر بیست‌وپنج بیت است که به تمامی در خودستایی و سخن‌ستایی انشا شده است:

رشک نظم من خورد حسانِ ثابت را دستِ نثر من زند سحبان وائل را قفا
عقد نظامان سحر از من ستاند واسطه قلب ضربان شعر از من پذیرد کیمیا
(خاقانی، ۱۷)

جالب این که شاعر، سخن‌ستایی را حتی بر ممدوح که یحتمل پادشاهی یا دست‌کم وزیری است، دیکته می‌کند و بر او به تحذیر بیان می‌کند که ارزش سخنش، چون و چند است:

به سزا مدحتی فرستادم سوی من خلعتی به ساز فرست
لؤلؤ و مشک اگر به کارت نیست هر دو با قلزم و طراز فرست
ناز پرورد بکرِ طبع مرا گم مکن، با حجاب و ناز فرست
(همان، ۸۲۳)

روشن است که در دیوان شاعر کامگار از این دست مفاخره‌ها فراوان یافت می‌شود که: گویند کار طالع خاقانی از فلک امسال برگذشت، چه امسال؟ پار هم با این همه به دولت احمد در این زمان سلطان منم بر اهل سخن، کامگار هم!
(همان، ۷۸۶)

دو. دلایل فخر به شعر و سخن‌ستایی

– خاقانی ادعا می‌کند که شیوه تازه آورده است: منصفان استاد دانندم که از معنی و لفظ شیوه تازه، نه رسم باستان آورده‌ام
(همان، ۲۵۸)

یا:

شاید ار لب به حدیث قدما نکشایند ناقدانی که ادای سخن ما شنوند!
شاعران حیض حسد یافته چون تا ز من شیردلان نکته عذرا شنوند
(همان، ۱۰۳)

در مقدمه دیوان و در همین دقیقه از شعر خاقانی آمده است که «اگر بخواهیم با نظری دقیق به اشعار خاقانی توجه کنیم، باید او را مبتکر یک سبک تازه در سخن‌سرایی بدانیم. خود او نیز

در اشعارش بارها به این معنی اشاره کرده، مثلاً گوید: هست طریق غریب اینکه من آورده‌ام
اهل سخن را سزد گفته من پیشوا» (دیوان، پنجاه‌ودو).

همچنین گفته شده است که غالب تذکره‌نویسان نیز او را مبدع و مبتکر دانسته‌اند و از قول
بدیع‌الزمان فروزانفر است که: «... وی از درجه تقلید پا فراتر نهاد و در عرصه شاعری روش و
سبکی جدید به ظهور آورد که مدت‌ها سرمشق گویندگان پارسی به شمار می‌رفت» (دیوان،
پنجاه‌وسه).

خاقانی باور دارد که شعرش التفات آسمانی است و حدّ وحی و معجزه دارد:

شاعرِ ساحر منم اندر جهان در سخن معجزه صاحب‌قران
خاطر خاقانی و مریم یکی است وین جُهلا جمله یهودی گمان!

(خاقانی، ۳۴۲)

به شرق و غرب رسد نامه ضمیرم از کبوتر فلکی پیک رایگان من است
منم به وحی معانی پیمبر شعرا که معجز سخن امروز در بیان من است

(همان، ۷۵۵)

و همچون اغلب مفاخره‌های شاعر که تعریضی به دیگر شاعران و همتایان دارد، می‌گوید:

پیش تخت خسرو موسی کفِ هارون این منم چون سامری سحر از بیان
عنصری کو یا معزی یا سنایی کاین معجز است وز هر سه گرد امتحان

(همان، ۳۹۸)

پیداست که شعر معجزه‌آمیز وحی اثر را باید فرشتگان بنگارند:

منم که گاه کتابت، سوادِ شعر مرا فلک سزد که شود دفتر و مَلک و راق

(همان، ۲۳۶)

و شعری با این اعتبار، یعنی باورداشت معجزه، از نظر شاعر، مانند قرآن به جان گره می‌خورد

و خادم کعبه نیز باید بدان بیاویزد:

شعر من معجزی است در مدحش که چو قرآن به جان درآویزد
بر در کعبه شاید ار شعرم خادم کعبه بان درآویزد

(همان، ۵۷)

خاقانی ادعا می‌کند که بی‌همتا است و استاد نادیده است:

از دیگر دلایل فخر خاقانی بر شعرش این است که خود را قرینی نمی‌بیند و هم‌چنین عصر را عصر خود، می‌بیند و افتخارش این است که استاد و الگویی نیز پیش رو نداشته است:

خرد خریطه‌کش خاطر و بیان من است سخن جنبیه بر خامه و بنان من است
بدان خدای که دور زمان پدید آورد که دور، دور من است و زمان زمان من

(خاقانی، ۷۵۵)

نه نظم من به بیت کس مزور نه عقد من به در کس مزین
نه پیش من دواوین است و اشعار نه عیسی را عقاقیر است و هاون

(همان، ۳۱۹)

شاعران نه تنها از او الهام می‌گیرند، بلکه دزد معانی او هستند:

دزد بیان من است هر که در این عهد بر سمت شاعری اش نام برآمد

(همان، ۱۴۷)

سخنوران دیگر در نظرگاه فخرمآب خاقانی، قدرت و توان فسونکاری وی را در کشف مضامین تازه ندارند، لاجرم به میوه باغ او دست درازی می‌کنند:

شاه سخن منم، اینان دزد گنج من بس دزد را که باید افراز دار کرد
ماری به کف مرا دو زبان چیست؟ آن دستم معز می شده کافسون مار کرد

(همان، ۱۵۱)

شعر خاقانی ستوده دیگران است:

اگرچه ستایش شعر خاقانی، امروز چندان مصداق دارد که امری معمولی بنماید؛ آنچه باعث فخر وی بر سروده‌هایش می‌شود، تحسینی است که از معاصران و معاشران، خاصه اصحاب سخن دیده است. از این میان جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی چهره ناموری است. وی در قصیده‌ای با پی عنوان عذرخواهی، اما با طعن و تعریض، ستایش

خاقانی کرده است:

کیست که پیغام من به شهر شروان برد یک سخن از من بدان مرد سخن دان برد
نتایج فکر تو زینت دفتر دهد معانی بکر تو زیور بستان برد

(اصفهانی، ۱۳۲۰)

همچنین شاعرانی مانند فلکی شروانی، نظامی گنجه‌ای و اثیرالدین اخسیکتی، خاقانی را در

شعر خود ستوده‌اند (ر.ک: فروزانفر، ۱۳۵۸: ۱۹۸) «و از علمای عصر شاعر، امام مجدالدین خلیل، امام نجم‌الدین سیمگر و افضل‌الدین ساوی در ستایش او سخن رانده‌اند؛ چنان‌که امام مجدالدین خلیل او را تاجدار ممالک سخن خوانده است:

افضل‌الدین امام خاقانی تاجدار ممالک سخن است
به اتفاقِ ائمه عالم در زمانه فلک سخن است

(دیوان، پنجاه)

سه. هم‌شانی و برتری‌جویی

از نظر ژرف‌ساخت و بافت کلام و لحن، فخر یا مفاخره در نوع ادبیات حماسی قرار دارد (ر.ک: شمیسا، ۱۳۸۷) و یکی از کارکردهای حماسه، برتری‌جویی است تا شاعر در میدان تنگ رقابت، سری برآورد و با پشت‌سر گذاشتن رقبا به چشم بیاید. این برتری‌جویی از هم‌شانی با بزرگان گذشته آغاز می‌شود، به ادعای برتری از همتایان و معاصران می‌رسد و تا توهم بی‌همتایی ادامه پیدا می‌کند. درنگ در فخریه‌های برتری‌جویانه خاقانی، صیوره این سه مرحله را نشان می‌دهد.

ادعای هم‌شانی با گذشتگان: هدف شاعر از هم‌شانی با گذشتگان در شعر فخریه، متقاعدکردن معاصران به‌ویژه آشنایان سخن به بزرگی خویش است تا از این راه علاوه بر آن که همتایان هم‌عصر را به حساب نیاورده، عیار اثر خود را نیز گوشزد کند.

چون زمان عهد سنایی درنوشت آسمان چون من سخن گستر بزد
چون به غزنین شاعری شد زیر خاک خاک شروان شاعری دیگر بزد

(خاقانی، ۸۵۹)

احترام وی به سنایی از این قطعه آشکارست که خود را بدل این شاعر می‌داند:

بدل من آمدم اندر جهان سنایی را بدین دلیل پدر نام من بدیل نهاد

(همان، ۸۵۰)

نام عنصری در دیوان خاقانی بیش از سنایی آمده است؛ اما از تعریض‌هایی که در سخن دارد، روشن می‌شود که مقام وی نزد خاقانی به پایه سنایی نمی‌رسد.

به تعریض گفتمی که خاقانیا چه خوش داشت نظم روان عنصری

شناسند افاضل که چون من نبود به مدح و غزل دُرُفشان عنصری
(خاقانی، ۹۲۶)

و حتی گفته است که عنصری اگر شعر مرا دریابد، خاک بر دهان مجارا (برابری) کند:
این شعر هر که بشنود از شاعران عصر زهره ز رشک صاحب انشا برافکند
کو عنصری که بشنود این شعر آبدار تا خاک بر دهان مجارا برافکند!
(همان، ۱۴۰)

با این همه او را حریف رو در روی خویش با مرتبه هم‌شأنی و برابری می‌بیند:
بر رقعۀ نظم دری قایم منم در شاعری با من به دعوی عنصری، آب مجارا
(همان، ۳۸۲)

نیز همان‌گونه که اشاره شد، خاقانی خوش دارد که با حسان بن ثابت و جایگاه وی در محضر
حضرت رسول (ص) برابر نهاده شود. بی‌شک ملقب شدن به حسان العجم از سوی عمویش،
کافی‌الدین عمر، در این امر بی‌تأثیر نبوده است:

ولی نعمتم کیست؟ خاقان اعظم کز انعام حق دعاگو شناسد
محمد خصال است و حسان او من من او را شناسم، مرا او شناسد
(همان، ۸۷۵)

و در قصیده بلند نزهه‌الاشباح گوید:
چون ز راه مکه خاقانی به یثرب داد پیش صدر مصطفی، ثانی حسان دیده اند
(همان، ۹۵)

همچنین خاقانی به شأن علمی و دانشوری، خود را با ارسطو و دیگر حکما نیز برابر و هم
شأن می‌نهد:

ثانی اسکندری، ارسطو را گنج بی‌منتهای فرستادی
(همان، ۹۲۴)

از این دوسه تن که بگذریم، دیگر خاقانی ملاحظه کسی به شأن و بزرگی نکرده است و چنان
مسحور سخن خویش است که از صاحبان معلقات هفتگانه گرفته تا لیبید، بحتری، جاحظ
بصری و ابوالعلاء معری و نیز رودکی، شهید، فرخی و مسعود سعد را ریزه‌خور خوان خود
می‌داند:

شاعر مفلق منم، خوانِ معانیِ مراست ریزه خورِ خوانِ منِ عنصری و رودکی
(خاقانی، ۹۲۷)

اگر معرّی و جاحظ به روزگار منندی به نظم و نثر همانا که پیشکار منندی
(همان، ۸۰۸)

ادعای برتری بر همتایان: لازم به تکرار نیست که وقتی خاقانی، پیشینیان مشهور و مقبول را
وزنی نمی‌نهد، با همالان که خصمی و ستیز هم می‌نمایند و حریفان ناورد جاه و جایگاه او هم
هستند، چگونه روبه‌رو می‌شود.

مشتی خسیس ریزه که اهل سخن نی‌اند با من قران کنند و قرینان من نی‌اند
من میوه‌دار حکمتم از نفس ناطقه و ایشان ز روح نامیه جز نارون نی‌اند
(همان، ۱۷۵)

این معانی را می‌توان در شعرهای (ص ۸۳۹، ۸۶۶، ۸۸۱، ۹۱۳) دید. نظیر آنکه حریفان را جز
اطفال آرزو به دل و جز زاغان تقلیدکار نمی‌بیند:

خاقانیا خسان که طریق نو می‌روند زاغانند و زاغ را صفت بلبل آرزوست
گیرم که مارچوبه کند تن شبیه مار کو زهر بهر دشمن و کو مَهره بهر دوست
(همان، ۸۳)

باری چندان این صفتِ برتری‌جویی در شاعر شروان جای‌گیر است که حتی در ذکر مرثیه
دوستش، فلکی شروانی، از موضع کوتاه نمی‌آید و ضمن تمجید، او را عطسه خود می‌داند:
عطسه سحر حلال من فلکی بود بود به ده فن ز راز نه فلک آگاه
زود فرو شد که عطسه دیر نماند آه که کم عمر بود عطسه من آه!
(همان، ۹۱۸)

در میان همتایان خاقانی کسی که به‌رغم ادعای وی در پرهیز از هجو، به‌خوبی در دم تیغ هجو
حسان‌العجم خوابیده است، رشید و طواط است:

رشید کاز تهی مغزی و سبک‌خردی پری به پوست، همی دان که بس
زبان‌برانِ زمانه به گشتن‌اند، مگوی که در زمانه منم همزبانِ خاقانی
(همان، ۹۳۱)

توهم بی‌همتایی و یگانگی: همان‌گونه که گفته آمد، در این مسیر اندک‌اندک با پرورده شدن

شعر شاعر خودستا، علاوه بر هم‌شانی بزرگان و برتری‌جویی بر همالان، رفته‌رفته به این توهم می‌رسد که او بی‌همتا است:

پانصد هجرت چون من نژاد یگانه باز دوگانه کنم دعای صفاهان

(خاقانی، ۳۵۷)

و دور کمال از نظر شاعر، همین پانصد هجرت است که وی در سال‌های آغازین آن پدید آمده است:

دور کمال پانصد هجرت شناس و بس کان پانصد دگر همه دور محال بود
خلقت متفق که چو خاقانی‌ای نژاد آن پانصدی که مدت دور کمال بود

(همان، ۸۶۶)

همان‌گونه که اشاره شد، نام‌برداری در گمان بی‌همتایی مؤثر است:

همچنین فرد باش خاقانی آفتاب این چنین دل‌افروز است
نام‌بردار شرق و غرب تویی که حدیث چو غیب مرموز است

(همان، ۸۳۲)

احساس بی‌همتایی است که شاعر را بر این توقع برمی‌انگیزد تا قصیده‌اش به‌عنوان هشتمین معلقه، در کنار هفت آویز دیگر قرار گیرد. بسا که شعر او از قصیده امروءالقیس هم فراتر است:

این قصیده ز جمع سبعیات ثامنیه است از غریب اشعار
از در کعبه گزر در آویزند کعبه بر من فشاندی دستار
زد «قفانیک» را قفایی نیک و امروءالقیس را فکنند از کار

(همان، ۲۰۶)

چهار. دلایل برتری‌جویی

جوانی و نامجویی

ظاهراً خاقانی قصیده عذرخواهی از اصفهان را در سال ۵۵۱ سروده و اگر طبق نظر صحیح‌تر تولد وی ۵۲۰ باشد، در سی‌سالگی شهرتی چشمگیر داشته است. وانگهی در همین سن، مجیر بیلقانی را شاگرد خود خوانده است! طبعاً شاعری با این سن کم و این شهرت باید خود را فراتر از شاعران کهن و کهنسال انگارد. ضمن اینکه خود در بیست‌سالگی ادعای شهرت و فردبودن می‌کند و می‌دانیم که اصولاً جوان هنرمند، جویای نام است:

نیست سالم دوده ولی به سخن نه فلک یک جوان ندید چو من
لکن ار فضل هست، دولت نیست فضل بی دولت، اسم بی معنی ست
(خاقانی، ۹۱۳)

عرصه تنگ رقابت

بی شک فراوانی شاعران میدان رقابت را بسیار تنگ می‌کند و شاعران ناگزیر باید حریفان را کنار بزنند تا پایگاه و جایگاه خود را در دربار تثبیت کنند و این شغل مهم تنها از صنعت مفاخره و برتری‌جویی ساخته است. خاقانی کراراً در مدایحش به ستوده خود تذکر می‌دهد که بسیاری در این عرصه فراهم آمده‌اند؛ ولیکن سلطان باید فهیم باشد و پلاس را از عبقری تمیز دهد و ادعای آنان را نشنود:

گویند در خلافه ولی عهد آدمیم مشنو خلافشان که جز ابلیس فن نی‌اند
حقا به جان شاه که هم شاه آگه است کایشان سزای حضرت شاه ز من نی‌اند!
(همان، ۱۷۵)

تحقیر همتایان

در حقیقت هدف از هم‌شانی با گذشتگان نامور، به قصد متقاعد کردن مخاطبان بر وزانت شعر شاعر صورت می‌گیرد. ضمن اینکه شاعری مثل خاقانی از این هم‌شانی قصد تحقیر همتایان را دارد که نهایتاً آنان عرصه رقابت رها کنند یا فروتر بایستند. از این رو شاعر، معاصران و معاشران را به حساب نمی‌آورد تا مبادا جایی از او تنگ کنند و خود را با ناموران آزموده پیشین می‌سنجد تا عیار خود را بالا برده باشد.

اغراق در ستایش ممدوح

همچنین گاه شاعری برای خوشایند ستوده خویش، وی را با بزرگان دین، ناموران اساطیری و رادمردان تاریخ قیاس می‌کند و بدین گونه برای او شانی والا می‌تراشد. در این میان باید خود را نیز به شأن ملازمان آن اشخاص ببیند. پس بدین سبب شاعر ادعای هم‌شانی با آنان می‌کند و از این روست که خاقانی هرگاه ممدوح را محمود می‌بیند، باید خود را عنصری یا فرخی بداند و هرگاه برای او آرزوی دولت سرمدی و محمدی کند، باید لقب حسّان را برای خود به کار ببرد.

محمود همتی تو و ما مدح خوان تو شاید که جان عنصری اشعار خوان ماست
(همان، ۸۰)

مصطفی حاضر و حسان عجم مدح سرای پیش سیمرغ، خمّش طوطی گویا بینند
(خاقانی، ۹۹)

پنج. فخر بر فضایل اخلاقی و معنوی

خاقانی خود را بلندهمت، مؤمن معتقد، آزاده، بلندنظر، بی‌اعتنا به دنیا، قانع و پاک دهان و دامن می‌داند و در عین حال وقوف و استعداد و آگاهی‌های علمی خود را می‌ستاید. البته ارباب معرفت و تذکره‌نویسان در سجایای اخلاقی وی سخن گفته‌اند و او را «شاعری آزاده، بلندنظر و دارای احساسات لطیف و عالی و همت بلند و مردی کامل دانسته‌اند. هرگز پای‌بند نان و جاه و مال نبوده که در خدمت شاهان و امرا به دست آورد، بلکه به آبرو و عزت نفس و شهرت و نام بلند و عزّت و افتخار بیشتر اهمیت می‌داد» و به این معانی بارها اشاره کرده است؛ مثلاً می‌گوید:

مادحی‌ام گاه سخن بی‌نظیر در طلب نام، نه در بند نان
(همان، ۳۱)

فخر به همت عالی و طبع بلند

از جمله فضایل اخلاقی که در سخن وی نمود دارد، فخر بر همت عالی است. خاقانی پی‌درپی در اشعار خود از همت عالی و طبع بلند دم می‌زند و هیچ خوشه را در مزرعه دنیا چینه خود نمی‌داند:

همای همت خاقانی سخنرانم که هیچ خوشه نیرزد برای چینه من
به کلبتیم اگر سر جدا کنی چون شمع نکوبد آهن سرد طمع کدینه من
(همان، ۹۱۲)

شاعر بلندهمت زمین را عرصه‌گاه شایسته‌ای برای بروز همه توانایی‌های وجودی خویش نمی‌بیند؛ پس قصد آسمان می‌کند:

کنم قصد نه شهر علوی که همت از این هفت سفلی نمود امتناعی
از این شقه بر قدّ همت چه بُرم که پیمودمش کمتر است از ذراعی
(همان، ۴۴۰)

مباهات به حکمت و مراتب عرفانی نفس

هرچند به دلالت دولتشاه سمرقندی گفته شده است که «او را در آخر ذوق فقر و شکست

نفس و صفای باطن ظاهر شد و از خاقان کبیر منوچهر، انارالله برهانه، از ملازمت استعفا می‌خواست که به خدمت اهل سلوک مشغول گردد» (خاقانی، نوزده)؛ اما درک مراتب عرفانی از شعر خاقانی بر نمی‌آید، هرچند سخنش از حکمت خالی نیست:

هر زمان زین سبز گلشن رخت بیرون عالمی از عالم فکرت به کف می‌آورم
ساختم آیینۀ دل یافتم آب حیات گرچه باور نایدت هم خضر و هم
(خاقانی، ۲۴۸)

همچنین ادعا می‌کند که به فقر و اهل درد روی آورده است:

فقر، کان افکنده خلق است من برداشتم زال، کان رد کرده سام است من می‌پرورم
(همان، ۲۴۸)

فخر به دانش و خرد

دیوان خاقانی سرشار از واژگان و اصطلاحات علوم و فنون است. واژگان طب، نجوم، موسیقی، ریاضی، فلسفه و اصطلاحات دینی فقه و اصول و صرف و نحو به همراه اصطلاحات ادیان مسیحی و یهودی که پهنه دانش وی را به خوبی نمایان می‌سازد.

من بنده را که قائم شطرنج دانشم بر نطع آفرین ز سر خاطر قوی
فرزین دل است و شه خرد و رُخ ضمیر بیدق رموز تازی و معنی پهلوی
(همان، ۹۳۵)

فخر بر نیک‌خواهی و نیک‌اندیشی

خاقانی زودرنج و شکننده است؛ ولی بدخواهی نمی‌کند: من که خاقانی‌ام به هیچ بدی
خواجه بد گویدم، معاذالله که به بد گفتنش سخن رانم
(همان، ۹۰۹)

خاقانی نه تنها بدخواهی نمی‌کند، بلکه در حق بدخواهش نیز نیک‌خواه است:

من که خاقانی‌ام این مایه صفا یافته‌ام که به دل در حق بدخواه شدم نیکی خواه
(همان، ۹۱۸)

فخر بر پرهیز از هجو

به‌رغم تعریض‌ها و کنایه‌های آتشین بر دوستان شاعرش و فخر بر زبان و قلم برنده‌اش که:

زبان خامه جوشن در زره بُر من به دور باش، سنان فعل و تیرسان ماند
(خاقانی، ۸۵۸)

و با وجود تهدیدهایش به فحش و دشنام، نظیر آنچه در مطالبه شتری بارکش از امیر
اسدالدین گفته است:

اشتری ده که بار من بکشد و فروشم به تازی ای بخرند
ور بندهی دهمت صد دشنام که یکی ز آن به اشتری نبرند!
(همان، ۸۵۱)

باز خاقانی ادعای پاکی دیوانش از هجو دارد که:

در همه دیوان من دو هجو نبینی در همه گلزار خلد، خار نیابی
(همان، ۹۳۳)

فخر بر قناعت و بخشندگی: خاقانی که خود را مسلمانی راسخ ایمان‌تر از کعب‌بن‌زهیر و
سلمان فارسی (دیوان، ۳۷۳) می‌داند، بر بی‌التفاتی به دنیا و قناعت‌ورزی و بخشندگی فخر دارد:

نخواهم چارطاق خیمه دهر و گر سازد طنابم طوق گردن
مرا یک گوش ماهی بس کند جای دهان مار چون سازم نشیمن
(همان، ۳۱۸)

پیشکار حرص را بر من نبینی تا شهنشاه قناعت شد مرا فرمانروا
(همان، ۱۸)

تصدیق صفت بخشندگی خاقانی حکایتی است که عوفی در *لباب‌الالباب* در هدیه‌بخشی او
به شرف‌الدین حسام آورده است و حسام‌الدین در وصف او گفته:

گنج‌ها بر دل خاقانی اگر عرضه کنند نه فلک ده یک آن چیز بود کاو بدهد
کار خاقانی دولاب روان را مانند که ز یک سو بستاند ز دگر سو بدهد
(عوفی، بی‌تا: ۱۶۸)

شش. دلایل فخر بر فضایل اخلاقی

متفاوت نمودن: در میان شاعران بی‌شماری که معمولاً بر درباری گرد می‌آمدند، آزمندی
صفتی مشترک بود و این ویژگی چیزی نبود که از چشم سلطان یا اُمرا و وزراء پنهان بماند.
بنابراین به قول طالب‌آملی:

بودم اگرچه از شعرا لیک از سلوک شأن نجابت امرا می فروختم
(طالب آملی، ۱۳۴۷: ۴۲)

بنابراین اگر شاعری از خود نجابت امرا نشان می‌داد، متفاوت از دیگران می‌نمود و این خود باعث جلب توجه ممدوح می‌شد.

کاستن از زهر طلب: خاقانی، به‌عنوان شاعری خودستا و مغرور، طبعاً مطالبه از دیگران برایش بسیار دشوار است؛ بنابراین تلاش می‌کند تا با وانمود کردن به اینکه به صفات و فضایل اخلاقی آراسته است، اندکی از ناخشنودی این مطالبه بکاهد:

چو عنقا من و کوه قافم قناعت که چون قاف شد، جز عنایی نیبم
کلید توکل ز دل جویم ایرا به از دل، توکل سیرایی نیبم
(خاقانی، ۲۹۳)

روشن است که در ابیات بالا در عین مطالبه پنهان، دم زدن از فضایی چون قناعت و توکل به‌همراه تهییج ممدوح به کرم و بخشش ظاهر است.

جلب نظر ممدوح: یکی از مهم‌ترین امور، در غوغای دربار و شاعران بسیار، جلب نظر ممدوح و تقرّب به وی به هر وسیله است. شاعر حتی اگر طماع هم باشد، با فرانمود فضایل اخلاقی و دوستی خالص تلاش می‌کند تا نظر امیر یا وزیر را به خود متوجه سازد.

علی‌القطع نپذیرم اقطاع شاهان من و ترک اقطاع و پس انقطاعی
هم آخر بنگزیرد از نقد و جنسی که مستغنی‌ام دارد از انتجاعی
(همان، ۴۴۰)

هفت. فخر بر هنرمندی

شاعری صفت مشترک همه همتایان خاقانی است و او آنگاه می‌تواند برتر از همپایان خویش بایستد که چیزی فراتر از این هنر داشته باشد. درست به همین دلیل خاقانی به هنرهای دیگرش مانند نویسندگی، تحقیق، عربی‌دانی، خوشنویسی و حتی کاردانی اداری اشاره می‌کند.

فخر بر توانایی توأمان نظم و نثر: خاقانی بکرات توانایی خود در نظم و نثر را همراه آورده است و از نثر منظور دوگانه‌ای دارد که یکی نثر ادبی و فخیم نگاشتن است مثل نثر دبیری و دیگر تدوین رسائل و مجالس که نتیجه مطالعه و تحقیق یا دریافت‌های تجربی و حکمی اوست.

پادشاه نظم و نثرم در خراسان و عراق کاهل دانش را ز هر لفظ امتحان آورده‌ام
(خاقانی، ۲۵۸)

نیبئی جز مرا نظمی محقق نیبایی جز مرا نثری مبرهن
(همان، ۳۱۸)

فخر بر سایر وجوه هنری: عربی‌دانی در گذشته البته وجه هنری داشته است و نوعی توانایی قابل ستایش به حساب می‌آمده است و اشاره حافظ به اینکه «اگرچه عرض هنر پیش یار بی ادبی است/ زبان خموش ولیکن دهان پر از عربی است»، این ادعا را تصدیق می‌کند و خاقانی که دست کم سی صفحه از دیوانش را به عربی سروده‌هایش اختصاص داده، عربی‌دانی خود را اثبات کرده است و بدان فخر ورزیده:

لهجه من تیغ سلطان است در فصل الخطاب تا نگوید کان زمان تیغ خطیبش یافتم
بلکه گوید فاضلان را بط شمردم در سخن چون به خاقانی رسیدم عندلیبش یافتم
گوید استاد است اندر طرز تازی و دری نظم و نثرش دیدم و مدح و نسبش یافتم
(همان، ۹۰۷)

همچنین خاقانی در تحفه‌العراقین به حفظ قرآن، به دستور عمویش در کودکی اشاره می‌کند و بر اینکه در مکتب به خوشنویسی نیز پرداخته است، تأکیدی می‌کند (دیوان، سیزده). در بیتی نیز گفته است:

مؤدب شوم یا فقیه و محدث احادیث مسند کنم استماعی
ور از فقه درمانم آییم به مکتب نویسم خط نسخ و ثلث و رقاعی
(همان، ۴۴۰)

خاقانی در هم شأنی با مقام وزارت از هنرمندی خود سخن می‌گوید و هنر و وزارت را هر دو در چنته خود می‌بندد:

بر آسمان وزارت گرانجم هنر استی وزارت و هنر امروز در شمار منندی
(همان، ۸۰۸)

از این روست که شاه وی را برتر از وزیر می‌نشانده است:

مرا شاه بالای خواجه نشانده است از آن خواجه آزرده برخاست از جا
نه آب از بر ریگ باشد به چشمه؟ نه عنبر بر از آب باشد به دریا؟

(خاقانی، ۸۱۴)

هم اینکه به دلیل کاردانی و قلم توانا، خلیفه از وی پذیرش شغل دبیری خواسته است:
خلیفه گوید خاقانیا دبیری کن که پایگاه تو را بر فلک گذارم سر
به پایگاه دبیری چه فخر آرم از آنک به دستگاه وزیری فرو نیارم سر

(دیوان، ۸۸۶)

هشت. دلایل فخر بر هنرمندی

استظهار شاعر

نازش شاعر به هنرمندی و هنرهای مختلف که از اغراق خالی نیست، بیش از آنکه واقعیت داشته باشد، کارکردهایی دارد که نخستین آن وزانت دادن به شخصیت شاعر است. چنان که می دانیم مفاخره در بن مایه به ادبیات حماسی تعلق دارد و یکی از کارکردهای حماسه و رجز استظهار است (کافی، ۱۳۸۱: ۱۲۷). شاعر زودرنجی که در عرصه رقابت فشرده قرار دارد، باید با نوعی اعتماد به نفس در این معرض درآید و این تفاخر متفاوت او را قوی دل و پشت گرم می سازد.

ارعاب رقبا

حفظ موقعیت شاعر، ایجاب می کند تا با توانش مفاخره، رقبا را از صحنه بیرون کند و در این میان، ادعا بر چیزی فراتر از هنر شاعری، کارکردی افزون تر دارد و بدین ترتیب بسیاری از رقبا که تنها به هنر شاعری آراسته اند، از این رقابت باز می مانند.

جلب نظر ممدوح

وقتی خلیفه از خاقانی طلب می کند که شغل دبیری را بپذیرد یا آنکه او را بالای دست وزیر می نشاند، نشان می دهد که چیزی فراتر از هنر شاعری، شاعر شروان را به خلیفه یا پادشاه نزدیک کرده است؛ بنابراین تفاخر مبالغه آمیز بر سایر هنرها، شاعر را بیش از پیش به دستگاه نزدیک می کند.

واسوخت از فخر (ضد فخر)

همان گونه که اشاره شد، در مبحث تفاخر، کسی به واسوخت از فخر نپرداخته است و این در حالی است که شاعران مفاخره سرا غالباً از این مضمون در اشعار خود درج کرده اند. منظور از ضد فخر آن است که شاعر مغرور و خودستا در موضوعی از سخن، دست از مفاخره برمی دارد و

برعکس یا به فروتنی و تواضع، زبان می‌گرداند یا ملول و دل‌شکسته گلایه و واگویه را مشق می‌کند. درنگ در اشعارِ ضدفخر نشان می‌دهد که تغییر سه موقعیت اجتماعی، معرفتی و سنی باعثِ واسوخت از فخر می‌شود که در شعر خاقانی نیز چنین است:

یک. تغییر موقعیت اجتماعی

بی‌گمان موقعیت سیاسی و اجتماعی شاعران در نازش یا گلایه آنان موثر است و تغییر در این موقعیت، لحن سخن آنان را نیز تغییر می‌دهد و قرارگرفتن در موقعیت‌های فروتر غالباً با واگویه‌هایی از روی ندامت از گذشته، فروتنی کردن، تغییر آهنگ کلام از مفاخره و نازش به موعظه و خیرخواهی همراه است. درنگ در احوالات خاقانی نشان می‌دهد که او این تغییرات را تجربه کرده و این تحول، در شعرش به‌خوبی تأثیر گذاشته است؛ او که سر به وزارت و دبیری فرو نمی‌آورده و هم‌نشینی با سلطان را بسنده می‌دانسته و از لقب سلطان‌الشعراء (دیوان، هفت) از سوی سلطان برخوردار شده است، آنگاه که به یک ترمرد کوچک به حبس می‌افتد، به‌سبب زودرنجی معهود که در شاعران خودستا نهادینه است، یک‌باره جهان را وارونه می‌بیند. باد مفاخره از سر وامی‌نهد و خود را به‌گونه‌ای توصیف می‌کند که پیش از این هرگز ندیده‌ایم:

در حبسگاه شروان با دردِ دل بساز کان درد راه توشه یوم‌الحساب شد
گفتی که یا رب از کفِ آرم خلاص ده آمین چه می‌کنی که دعا مستجاب شد

(خاقانی، ۱۵۷)

در چنین موقعیتی است که آن شاعر فخور، خود را دیو می‌خواند یا مرغ و مور:

که گفت آن که خاقانی سحرپیشه دگر خاص درگاه سلطان نباشد
بلی راست گفت او و پی بردم آن را که دیو آبدار سلیمان نباشد

(همان، ۸۷۳)

مرغی‌ام گنگ و مور گرسنه‌ام کس چو من مور در حصار کند؟

(همان، ۱۷۳)

شاعرِ سرخورده در موقعیت واسوخت از فخر، بیش از هر کار دیگر زبان درمی‌کشد؛ چراکه پیش از این بیشترین فخر را بر سخنوری داشته است:

خاقانی از حدیث زمانه زبان بیست کز هرچه هست به ز زبان کوته‌پیش نیست

(همان، ۸۳۷)

شاعر که از این موقعیت حقارت کشیده است:

همه کارم ز دور آسمانی چو دور آسمان شد زیر و بالا
(خاقانی، ۸۱۰)

رفته‌رفته سعی می‌کند به موقعیت دیگری خوی بگیرد و با مایه‌ای از معرفت دست از جهان بشوید:

من که خاقانی‌ام ز خوان فلک دست شستم که نیست بس خوردی
ناجوانمردم ار جهان خواهم که ندارد جهان جوانمردی
(همان، ۸۰۷)

دو. تغییر موقعیت معرفتی

البته تغییر ناگهانی و تحویل ژرف معرفتی، چنان‌که برای استادش سنایی یا ناصرخسرو اتفاق افتاده است، در زندگانی خاقانی سراغ نداریم. این قدر هست که پس از سفر نخستین حج اندک تحولی در وی پدید آمده است و ترک مدح‌گویی و ستایش کرده است و گفته است:

خاقانیا ز مدحت شاهان کران طلب تا از میان موج سیاست برون شوی
چون جام و می قبول و رد خسروان کآب فسرده آیی و دریای خون شوی
(همان، ۹۳۶)

و این معنی نشانی از دریافت معرفتی است که:

پس از سی سال روشن گشت بر خاقانی که سلطانی است درویشی و درویشی است
(همان، ۴۱۴)

با درنگ در اشعار ضدفخر خاقانی می‌توان دریافت که وی ابتدا از دربار شاهان فاصله می‌گیرد و این معنی را در قصاید مختلف باز می‌نماید:

همه درگاه خسروان دریاست یک صدف نی و صد هزار نهنگ
(همان، ۸۹۷)

سپس ملکات اخلاقی را به‌عنوان نتیجه این کار در رفتار خود می‌بیند و خیر آن را در زندگی مشاهده می‌کند. خلوت و خاموشی می‌گزیند، روی به قناعت و ریاضت می‌آورد و به ندای درونی خود که همانا عاشقی و پاکبازی باشد، جواب می‌دهد:

من بودم و یک کلید گفتار هم در غلق دهان شکستم

هر روز هزار تازیانه بر طبع طفیلستان شکستم
(خاقانی، ۷۸۷)

چون به بازار جوانمردان رسم در صف لالان دکان خواهم گزید
بر دکان قفل گر خواهم گذشت قفل از بهر دهان خواهم گزید
سال‌ها رای ریاضت داشتم از پی دوری همان خواهم گزید
(همان، ۱۷۰)

در حقیقت خاقانی با این تحول معنوی به دریای توبه درآمده است، دهان حرص را به چندین آب شسته و در کمین نفس نشسته است:

شویم دهان حرص به هفتاد آب و خاک و آتش ز بادخانه احشا برآورم
(همان، ۲۴۶)

اینک آیا به راستی این خاقانیِ مختال فخور است که چنین خود را بازخواست می‌کند؟
من کی‌ام باری که گویم ز آفرینش برترم کافرم گر هست تاج آفرینش بر سرم
جسم بی اصلم، طلسم دان، نه حی ناطقم اسم بی‌ذاتم ز بادم دان، نه نقش آزم
نه سگ اصحاب کهم، نه خر عیسی ولیک هم سگ وحشی نژادم هم خر وحشت چرم...
(همان، ۲۴۹)

سه. تغییر موقعیت سنی

روشن است که آدمی در موقعیت‌های مختلف سنی انگیزه‌ها و انگاره‌های متفاوتی دارد و این نکته سبب بازگشت از مفاخره می‌شود. شور و هیجان جوانی، جاه‌طلبی و شهرت‌جویی، توان و قوای جسمانی در میانه عمر فروکش می‌کند و رنج زندگی همراه با سرخوردگی‌های فردی و اجتماعی، تابِ تفاخر و شورِ خودستایی را از آدمی می‌گیرد. برای شاعرِ خودستا نیز چنین موقعیتی متصور است تا لحن شعر خود را از فضایی کاملاً برون‌گرا و شلتاق‌گونه به درونگرایی موعظه‌مند تغییر دهد. هم بدان سبب که اقتضائات رشد تقریباً در تمام انسان‌ها مشترک است، عامل واسوخت از مفاخره نیز در میان شاعران خودستا مشترک است.

قصیده موعظه‌وار «منهید» با ردیف امری آن، علاوه بر آنکه موقعیت سنی خاقانی را نشان می‌دهد، تغییر لحن شاعر را نیز بازمی‌گوید و دگردیسی وی را از فردگرایی خودخواهانه به سوی جمع‌گرایی خیرخواهانه به نمایش می‌گذارد:

چشم بر پرده امل منهد
جُرم بر کرده ازل منهد
عمر کز سی گذشت، کاسته شد
مهر بر عمر از این قبل منهد
به توکل زیید و روزی را
وجه جز لطف لم یزل منهد
(خاقانی، ۱۷۲)

از نشانه‌های پیری، از دست دادن عافیت است و بی‌حوصلگی غالبی که آدمی را از همه چیز برکنار می‌دارد. لحن این ابیات نیز چون قصیده بالا، نوعی بازگشت از مفاخره را تداعی می‌کند:

عافیت را نشان نمی‌یابم
وز بلاها امان نمی‌یابم
زین گرانمایه نقد کیسه عمر
حاصل الا زیان نمی‌یابم
زان نمط کارزوی خاقانی است
جای جز بر کران نمی‌یابم
(همان، ۲۹۲)

اینک که شاعر اعتدال مزاج را از کف داده است، دیگر جایی برای حرص و جوش زدن و فخر بر داشته‌ها نمی‌بیند و غم خوردن بر کم و زیاد را روا نمی‌داند:

غم بنیاد آب و گل چه خوری؟
دم گردون مستحل چه خوری؟
قطره خون نماند در رگ عمر
نشتر غمزه قزل چه خوری؟
معتدل نیست آب و خاک تنب
أنده قلّ معتدل چه خوری؟
(همان، ۸۰۱)

نتیجه‌گیری

مفاخره یکی از شایع‌ترین بن‌مایه‌های مضمونی در شعر خاقانی به حساب می‌آید که این خودشیفتگی و برتری‌جویی البته از حجّت‌ها و دلایلی خالی نیست. اگرچه نمی‌توان همه مفاخرات وی را حق دانست، برخی از داعیه‌های وی پذیرفتنی است.

خلاصه یافته‌های این مقاله را چنین می‌توان برشمرد:

- خاقانی از چهره‌های خودستا در ادبیات فارسی است و چندان که این مضمون در وی فراوانی دارد و گونه‌گون است، نمی‌توان کسی را پیشاهنگ و مقتدای او در این فن دانست.
- سخن‌ستایی و خودستایی بیشترین سهم را در فخریه‌های خاقانی دارد.
- آراستگی خاقانی به هنرهای نظیر ترسل، نویسندگی و خوش‌نویسی در گرایش وی به فخریه‌سرایی مؤثر بوده است.

- بیشتر مفاخرات خاقانی دارای ساق و حجت بیرونی است و این عوامل بیرونی و پیرامونی در برتری جویی وی یا دست‌کم هم‌شأنی وی با بزرگان مؤثر بوده است.

- فخر به فضایل اخلاقی، پس از سخن‌ستایی، بیشترین بسامد را در شعر خاقانی دارد و این دقیقه اشعار می‌دارد که شاعر در عین نازش به خود، نگاهی به فضیلت‌ها و خصلت‌های پسندیده دارد و همین نکته زمینه را برای واسوخت از فخر در کار او آماده می‌کند.

- واسوخت از فخر یا بیان شعرهای ضدفخر که غالباً حاوی ندامت از خودستایی‌های پیشین یا تواضع و فروتنی است، به دلیل تغییر موقعیت‌های سیاسی - اجتماعی، معرفتی و سنی شاعر روی داده است.

منابع

کتاب‌ها

- اصفهانی، جمال‌الدین عبدالرزاق (۱۳۲۰) *دیوان کامل*، به تصحیح حسن وحید دستجردی، تهران: ارمغان.
- الفاخوری، حنا (۱۳۸۱) *تاریخ ادبیات زبان عربی*، تهران: توس.
- الفاخوری، حنا (بی‌تا) *الفخر و الحماسه*، قاهره: دارالمعارف مصر.
- امیری خراسانی، احمد (۱۳۸۳) *مفاخره در شعر فارسی*، جلد ۱، تهران: دارالهدی.
- تجلیل، جلیل (۱۳۶۸) *نقشبند سخن*، تهران: اشراقیه.
- خاقانی شروانی، افضل‌الدین (۱۳۷۸) *دیوان خاقانی شروانی*، به کوشش ضیاء‌الدین سجادی، چاپ ۶، تهران: زوار.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷) *لغت‌نامه*، تهران: موسسه لغت‌نامه دهخدا.
- شمیسا، سیروس (۱۳۸۷) *انواع ادبی*، تهران: میترا.
- طالب آملی، محمد (۱۳۴۷) *کلیات اشعار طالب آملی*، به اهتمام طاهری شهاب، تهران: سنایی.
- عوفی، محمد (بی‌تا) *لباب‌الالباب*، تهران: لیدن.
- فروزانفر، بدیع‌الزمان (۱۳۵۸) *سخن و سخنوران*، چاپ ۵، تهران: خوارزمی.
- کافی، غلامرضا (۱۳۸۱) *دستی بر آتش*، شیراز: نوید.
- مؤمن، زین‌العابدین (۱۳۶۴) *شعر و ادب فارسی*، تهران: زرین.

مقالات

پروینی، خلیل و تورج زینی‌وند. (۱۳۸۳). مقایسه بین متنی فخر در دیوان متنبی و خاقانی.

مجله تخصصی زبان و ادبیات دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه مشهد، ۳۷(۲)، ۱۵۵-۱۷۳.

کافی، غلامرضا. (۱۳۹۲). بررسی گونه‌های فخر در دیوان طالب آملی. شعر پژوهی (بوستان ادب)، ۵(۲)، ۱۰۳-۱۳۰. doi: 10.22099/jba.2013.486

نیکدار اصل، محمدحسین. (۱۳۹۱). بررسی گونه‌های فخر در دیوان حافظ. شعر پژوهی (بوستان ادب)، ۲(۳)، ۲۲۳-۲۴۸. doi: 10.22099/jba.2012.314

References

Books

- Al-fa Khouri, Hanna (2002) *History of Arabic Language Literature*, Tehran: Tos
- Al-faKhouri, Hanna (No date) *Al-Fakhr and Al-Hamasa*, Cairo: Dar al-Maarif Misr.
- Amiri Khorasani, Ahmad (2004) *Boast in Persian Poetry*, Volume 1, Tehran: Dar al Hodi.
- Aufi, Mohammad (No date) *Lababalabab*, Tehran: Leiden Press.
- Dekhoda, Aliakbar (1998) *Dictionary*, Tehran: Dekhoda Dictionary Institute.
- Esfahani, Jamaluddin Abdul Razzaq (1941) *Diwan Kamel*, edited by Hassan Vahid Dastjardi, Tehran: Armaghan.
- Forozanfar, Badi'alzaman (1979) *Sokhon and Sokhronan*, 5th edition, Tehran: Khwarazmi.
- Kafi, Gholamreza (2002) *Hand on Fire*, Shiraz: Navid.
- Khaqani Shervani, Afzaluddin (1999) *Diwan Khaqani Shervani*, edited by Ziauddin Sajjadi, 6th edition, Tehran: Zovar.
- Motaman, Zainal Abdin (1985) *Persian poetry and literature*, Tehran: Zarin.
- Shamisa, Siros (2008) *Literary types*, Tehran: Mitra.
- Tagleil, Jalil (1989) *Naqshband Sokhon*, Tehran: Ishraqieh
- Taleb Amoli, Mohammad (1968) *Taleb Amoli's Poems*, edited by Taheri Shahab, Tehran: Sanai.
- ### Articles
- Kafi, Gholamreza. (2012). Examining the types of pride in Diwan Talib Amoli. *Poetry Research (Bostan Adeb)*, 5(2), 103-130. doi: 10.22099/jba.2013.486.
- Nikdar Asl, Mohammad Hossein. (2011). Examining the types of pride in Diwan Hafez. *Poetry Research (Bostan Adab)*, 2(3), 223-248. doi: 10.22099/jba.2012.314.
- Parvini, Khalil and Toraj Zinivand. (2004). Intertextual comparison of Fakhr in Diwan Motanbi and Khaqani. *Specialized Journal of Language and Literature, School of Literature and Humanities University of Mashhad*, 37(2), 155-173.

An analysis of pride types in Khaghani Shervani's collection

Dr. Gholamreza Kafi¹

Abstract

The Mofakhereh (Self-Admiration) technique is one of the secondary epic literary types as one of the foundations of the Persian implicit poetry themes and is considered in world literature, too. Of course, there are many poets who used this technique among which Khaghani Shervani is one of the prominent poets. By being proud of himself and narcissism about his poems, Khaghani exaggerated in self-admiration and superiority. In this article, different types of pride in his poetry would be analyzed in 2 classes and his self-admiration relative to other poets would be explained as innovative dimension of this article. In addition, speaking of the pride or suckling of the pride is a new argument which is considered in this article based on different evidence in Khaghani's poetry. Admiration, superiority and being proud of ethical values are the frequently used honors of this poet.

Keyword: Khaghani Shervani, Mofakhereh (self-admiration), literary types, anti-pride.



¹ . Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Shiraz University, Shiraz, Iran. ghkafi@Shirazu.ac.ir